



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس - السابع: الحلال المختلط بالحرام ...

تاریخ: ۴ آذر ۱۳۹۶

موضوع جزئی: جهات پنجگانه - جهت پنجم: شروط ثبوت این خمس

مصادف با: ۶ ربیع الاول ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۲۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مورد حلال مختلط به حرام، عرض شد که جهاتی باید مورد بحث قرار گیرد. در جلسات گذشته چهار جهت مورد بررسی قرار گرفت. جهت پنجم درباره شروط این خمس است. یعنی اگر پذیرفته شود حلال مخلوط به حرام متعلق خمس است، مشروط به چه شرطی است؟ دو شرط برای ثبوت این خمس ذکر شده است: شرط اول جهل به صاحب مال است که بحث آن گذشت. عرض شد برای تعلق خمس به مال حلال مخلوط به حرام، اولاً باید صاحب مال معلوم نباشد. دو دلیل بر اشتراط به این شرط ذکر شد؛ یکی روایات بود و یکی هم دلیل دیگری بود که بیان شد.

شرط دوم: جهل به مقدار مال

شرط دوم جهل به مقدار مال است. درباره اشتراط این خمس به جهل به مقدار مال، اختلاف است و اقوال مختلفی در این رابطه وجود دارد. سه قول ذکر شده است.

اقوال

قول اول: صاحب حدائق است که قائل است به عدم اشتراط؛ به نظر ایشان تنها شرطی که برای ثبوت این خمس لازم است، جهل به صاحب مال است؛ اما اگر مقدار مال هم معلوم باشد، این خمس ثابت است.^۱

قول دوم: که مختار صاحب عروه است، این است که جهل به معنای عدم علم تفصیلی به مقدار معتبر است. یعنی همین قدر که ما تفصیلاً ندانیم چه مقدار از این مال، حرام است و چه مقدار حلال است، این موجب ثبوت خمس است. (البته به علاوه جهل به صاحب مال). همین که ندانیم این مال حرام دقیقاً چقدر و برای چه کسی است، خمس در اینجا ثابت می شود. اما اگر مثلاً اجمالاً می داند که یا مقدار حرام بیشتر از خمس است؛ یا این که کمتر از خمس است اما دقیق نمی داند؛ این برای ثبوت خمس کافی است.

پس طبق نظر صاحب عروه، آن چه که شرط برای ثبوت این خمس است، عدم علم تفصیلی به مقدار مال حرام است. عبارت مرحوم سید در مسأله ۲۹ عروه چنین است: «لا فرق فی کفایة إخراج الخمس فی حلیة البقیة»؛ فرق نمی کند در کفایت اخراج خمس در حلیت بقیه مال، یعنی اگر خمس بدهی بقیه مال پاک می شود؛ «فی صورة الجهل بالمقدار و المالك بین أن یعلم إجمالاً زیادة مقدار الحرام أو نقیصته عن الخمس، و بین صورة عدم العلم و لو إجمالاً»؛ فرقی نمی کند در این که اگر

^۱ . الحدائق الناضرة، ج ۱۲، ص ۳۶۴.

خمس بدهد، مال او پاک می‌شود بین صورتی که اجمالاً می‌داند مقدار حرام از خمس بیشتر است یا از خمس کمتر است و بین آن‌جا که اصلاً مقدار حرام را ولو اجمالاً نداند. این مختار مرحوم صاحب عروه است.

لذا ایشان درباره جهل به مقدار مال، معتقد است جهل به مقدار مال در ثبوت خمس شرط هست اما مقصود از جهل، عدم علم تفصیلی است.

قول سوم: قول به اشتراط جهل مطلق است. یعنی اگر کسی اجمالاً و تفصیلاً مقدار حرام را نداند، آن‌گاه است که بر او واجب است برای تطهیر مال خود، خمس بپردازد. یعنی نه دقیقاً مقدار حرام را می‌داند و نه اجمالاً؛ یعنی حتی اجمالاً هم نمی‌داند مقدار حرام بیشتر از یک پنجم یا کمتر از آن است. از عبارت امام(ره) استفاده می‌شود که ایشان قائل به این نظر هستند. چون عبارت امام در تحریر این است: «السابع، الحلال المختلط بالحرام مع عدم تمييز صاحبه أصلاً و لو في عدد محصور»؛ طبق متن تحریر شرط اول برای تعلق خمس، عدم تمییز صاحب مال است ولو در ضمن عدد محصور. یعنی نه تفصیلاً و نه اجمالاً صاحب مال را نمی‌شناسد. می‌داند که یک مالی از غیر با اموال او مخلوط شده اما نمی‌داند که آن غیر چه کسی است لا تفصیلاً و لا اجمالاً. «و عدم العلم بقدره كذلك»؛ شرط دوم این است که مقدار آن برای او معلوم نیست. «كذلك» در اینجا یعنی عدم علم اصلاً ولو فی عدد محصور؛ یعنی ولو اجمالاً؛ یعنی مقدار مال برای او معلوم نیست منتهی این‌که برای او معلوم نیست، ممکن است مطلقاً معلوم نباشد؛ یعنی اصلاً چیزی نمی‌داند و فقط می‌داند که یک حرامی با اموال او مخلوط شده است. یا ممکن است اجمالاً نداند؛ این هم یک حالت است. می‌گوید مطلقاً نداند، لا اجمالاً و لا تفصیلاً. این عبارت ظهور در این دارد که مطلق جهل به مقدار مال، شرط ثبوت خمس است.

منتهی فقط یک نکته‌ای وجود دارد که اگر منظور امام(ره) این باشد، سؤال این است که چرا ایشان در ذیل عبارت مرحوم سید در عروه، حاشیه ندارند؟ چون نوع کسانی که بر عروه حاشیه زده‌اند و نظرشان با نظر سید در مسأله شرطیت جهل به مقدار مال متفاوت است، در این‌جا حاشیه زده‌اند. مرحوم سید می‌گوید: «لا فرق فی کفایة اخراج الخمس فی صورة جهل بالمقدار و المالك بین أن يعلم اجمالاً و بین صورة عدم العلم». کسانی که با نظر مرحوم سید مبنی بر اشتراط عدم علم تفصیلی مخالف هستند، در این‌جا حاشیه زده‌اند. نظر امام هم طبق آن‌چه که گفتیم، با نظر مرحوم سید متفاوت است ولی حاشیه‌ای به این مسأله ۲۹ در کتاب عروه ندارند. سؤال این است که اگر نظر امام متفاوت است، چرا در این‌جا حاشیه ندارند؟ آیا این‌جا عبارت امام ظهور در این مسأله ندارد یا این‌که باید پاسخی برای آن پیدا کنیم.

خلاصه اقوال: علی‌ای حال در مسأله شرطیت جهل به مقدار مال در ثبوت خمس در مال حلال مخلوط به حرام، سه قول وجود دارد: یک قول این است که اصلاً این شرط نیست. ما برای ثبوت خمس فقط یک شرط داریم و آن هم جهل به صاحب مال است. مقدار مال مهم نیست.

قوم دوم، قول بعضی از بزرگان از جمله مرحوم سید است که می‌گوید عدم علم تفصیلی شرط است اما اگر اجمالاً بدانند، خمس ثابت است. اگر اصلاً هم مقدار حرام را نداند، باز هم خمس ثابت است. تنها یک صورت است که خمس ثابت نیست و آن هم در جایی است که تفصیلاً مقدار حرام را بدانند. می‌گوید اگر تفصیلاً بدانند، همان مقدار را می‌دهد.

قول سوم هم قول به اشتراط جهل مطلق است. یعنی در صورتی خمس به مال حلال مخلوط به حرام تعلق می‌گیرد که اصلاً مقدار حرام را که با حلال مخلوط شده نداند، لا اجمالاً و لا تفصيلاً. طبق این بیان اگر اجمالاً بداند که مثلاً مقدار حرام اکثر از مقدار خمس، یا اقل از مقدار یک پنجم است، در این صورت خمس ثابت نیست.

ادله اقوال

عمده در این مقام این است که ما ادله این اقوال و انظار را مورد بررسی قرار دهیم.

ادله قول اول (عدم اشتراط)

اما قول اول؛ یعنی قول صاحب حدائق که قائل به عدم شرطیت جهل به مقدار مال برای ثبوت خمس است. فقد استدلال له بوجهین؛ به دو دلیل برای این قول استناد شده است.

دلیل اول، روایاتی مثل صحیحہ عمار بن مروان است. صحیحہ عمار بن مروان همان روایتی بود که در آن امام (ع) فرمودند: در «معادن، کنوز، غوص، غنائم و الحلال المختلط بالحرام اذا لم يعرف صاحبه خمس». امام (ع) پنج چیز را نام بردند که آخرین آن‌ها، حلال مخلوط به حرام بود که این‌ها متعلق خمس هستند.

دلیل اول

در این روایت، در کنار حلال مخلوط به حرام یک قید و شرط ذکر شده است. امام (ع) فرموده‌اند: «إذا لم يعرف صاحبه»؛ در این جا روایت صریح است در این که شرط تعلق خمس به مال حلال مخلوط به حرام این است که صاحب آن مال معلوم نباشد. یعنی جهل به مالک و صاحب مال به عنوان شرط این خمس در متن روایت آمده در حالی که هیچ سخنی از جهل به مقدار مال نیامده است. اگر جهل به مقدار مال هم شرط بود، باید در متن روایت می‌آمد و امام (ع) می‌فرمود: «الحلال المختلط بالحرام إذا لم يعرف صاحبه و لم يعرف مقداره». اگر هر دو با هم شرطیت داشت، امام باید هر دو را ذکر می‌کرد؛ در حالی که امام به یک شرط اشاره کرده و هیچ ذکری از شرط دوم نیاورده است. معلوم می‌شود که جهل به مقدار مال، شرط ثبوت خمس نیست. یعنی همین قدر که صاحب این مال حرام که با مال شما مخلوط شده، معلوم نباشد، در این جا باید خمس بدهید. اعم از این که مقدار آن معلوم باشد یا نباشد. لازمه فرمایش این است که مثلاً اگر یقین دارید که فلان مقدار مال شما حرام است [یعنی مقدار را دقیقاً می‌دانید] باز در این جا خمس کافی است.

پس دلیل اول، روایت عمار بن مروان است که از اطلاق این روایت و عدم تعرض به شرطیت جهل به مقدار مال در ثبوت این خمس، استفاده می‌کنیم که این شرطیت ندارد.

بررسی دلیل اول

به نظر ما این دلیل محل اشکال است. با توجه به آنچه که در گذشته بیان کردیم، اشکال این دلیل روشن می‌شود.

اشکال اول: این است که درست است که در این روایت فقط شرط جهل به صاحب مال مطرح شده است. چون امام (ع) فرموده حلال مخلوط به حرام إذا لم يعرف صاحبه، متعلق خمس است. ولی عرف از این روایت و از طریق مناسبت حکم و موضوع می‌فهمد که جهل به مقدار مال هم معتبر است. یعنی صرف عدم ذکر امام و عدم تعرض امام (ع) به این شرط، دلیل بر عدم اعتبار این شرط نیست. چه بسا این که امام این را ذکر نکرده‌اند به خاطر وضوح آن است. برای این که اگر مقدار مال معلوم باشد که مثلاً چه مقدار مال حرام با مال حلال مخلوط شده، دیگر در این جا وجهی ندارد که امام (ع) بگوید یک پنجم

بده. وقتی عرف جهل به صاحب مال را به عنوان شرط در این جا ملاحظه می‌کند، مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که مقدار مال هم معلوم نباشد. یعنی در واقع می‌گوید در جایی که شما نمی‌دانید چه مقدار مال از چه کسی با مال خودتان مخلوط شده، یک پنجم بدهید تا مال شما پاک شود. پس اولین اشکال این است که هر چند جهل به مقدار مال مثل جهل به صاحب مال در متن صحیحه ذکر نشده، اما این از راه مناسبت حکم و موضوع، قابل کشف است.

اشکال دوم: در کنار این روایت ما روایت دیگری داریم که اجمالاً به اشتراط ثبوت خمس به این شرط، دلالت می‌کند. یعنی سلمنا گفته شود که این روایت متعرض این شرط نشده اما در برخی روایات دیگر به این شرط اشاره شده است. از جمله در روایت سکونی سائل از امام(ع) درباره مالی پرسید که به او رسیده که من در مورد این مال، از حیث حلال و حرام اغماض کردم؛ یعنی خیلی رعایت نکردم. پس مفروض در روایت سکونی طبق آن چه که سائل سؤال کرده، اغماض فی ماکتسب من الحلال است. امام(ع) هم بر همین اساس جواب داده است. این که می‌گوید من خیلی رعایت نکردم و اغماض کردم؛ ظهور در این دارد که خودش هم نمی‌داند مقدار حرام چقدر است. حالا تفصیلاً یا اجمالاً خیلی در در این جا روشن نیست؛ عمده این است که مفروض سؤال در روایت سکونی، این است که آن شخص اجمالاً علم به مقدار حرام ندارد. چون می‌گوید «أَغْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ حَلَالًا وَ حَرَامًا»؛ یعنی خیلی رعایت نکردم که چه مقدار حلال و چه مقدار حرام است.

اغماض و غمض عین از حلال، یعنی خودم هم دقت نکردم که چه مقدار حلال و چه مقدار حرام است. پس این روایت یک ظهوری در این مسأله دارد که این جا مسأله جهل به مقدار مال در دل این روایت مطرح است و امام(ع) که جواب داده‌اند خمس بدهید، در حقیقت در همین چهارچوب پاسخ داده‌اند که سائل نمی‌داند چه مقدار حرام با مال او مخلوط شده است.

پس اینطور نیست که همه روایات مثل صحیحه عمار بن مروان باشند و هیچ اشاره‌ای به مسأله جهل به مقدار مال نکرده باشند. ملاحظه فرمودید که فی الجمله از روایت سکونی اعتبار شرطیت جهل به مقدار مال برای ثبوت خمس استفاده می‌شود.

پس مجموعاً دلیل اول قابل قبول نیست.

دلیل دوم

این دلیل در ادامه دلیل قبلی توسط صاحب حدائق بیان شده است و این که نظر خود ایشان هم این بوده که این دلیل مستقلاً است یا نه، خیلی واضح نیست. اما اجمالاً دلیل دوم این است که می‌فرماید اخبار مربوط به تصدق و وجوب صدقه به مجهول المالک، شامل موارد اختلاط نمی‌شود. اگر به خاطر داشته باشید ما قبلاً گفتیم روایاتی در باب صدقه مجهول المالک داریم. طبق آن روایات، مالی که مالک آن مجهول باشد، باید از طرف مجهول المالک صدقه داده شود.

عده‌ای تلاش کردند که این روایات را شامل مانحن فیه هم بکنند. یعنی خواستند از آن روایات در مورد مال مخلوط به حرام هم استفاده کنند و بگویند در حلال مخلوط به حرام هم باید صدقه داد. لذا اگر به خاطر داشته باشید گفته شد برخی مثل صاحب مدارک و دیگران، قائل به عدم وجوب خمس بودند. عمده اتکاء آن‌ها هم به همین اخبار صدقه به مجهول المالک بود. این که اموالی که مالک آن مجهول است، این عنوان خودش متعلق صدقه است؛ یعنی باید صدقه داده شود.

صاحب حدائق معتقد است آن اخبار شامل موارد اختلاط و مال مخلوط به حرام نمی شود. چون اخبار تصدق به مجهول المالک، درباره مالی است که اندازه آن معلوم است و متمیز است. مثلاً یک مالی در جایی مانده و الان مالک آن مجهول و گمنام است. مثلاً یک زمینی در یک نقطه‌ای قرار گرفته که مالک آن مجهول است. در این جا مقدار مال معلوم است و مال متعین و متمیز است. ارزش این زمین مشخص است که چقدر است و فقط مالک آن معلوم نیست. پس موضوع اخبار تصدق به مجهول المالک، مالی است که متمیز است در حالی که در مانحن فیه که بحث از اختلاط مال حلال به حرام است، اصلاً مقدار معلوم نیست. لذا برای این که از اخبار تصدق به مجهول المالک، به اموال مختلط تعدی کنیم، هیچ وجهی وجود ندارد. مال حلال مخلوط به حرام یک چیز است؛ مجهول المالک یک چیز دیگری است. از روایاتی که مربوط به مجهول المالک است، نمی توانیم در مورد چیزی که مخلوط به حرام شده استفاده کنیم. این ها اصلاً دو وادی و دو موضوع مستقل هستند.

ایشان این بیان را ذکر کرده است. این خیلی واضح نیست؛ گمان می کنم که مقصود صاحب حدائق از این بیان این است که می خواهد بگوید به طور کلی وقتی ما نتوانیم اخبار تصدق را این جا بیاوریم، پس در این جا صدقه کنار می رود و همان خمس ثابت می شود. وقتی خمس ثابت می شود، نفس ثبوت خمس به اعتبار این که عنوان مخلوط به حرام پیدا شده، نشان می دهد که مسأله جهل به مقدار مال، شرطیت ندارد.

بررسی دلیل دوم

همانطور که عرض شد این که این مطلب یک دلیل مستقلی باشد که بخواهد عدم شرطیت را اثبات کند، خیلی واضح نیست ولی با این بیانی که عرض شد، به نوعی شاید بتوان ربط آن را درست کرد ولی مشکل این است که تنها چیزی که این بیان ثابت می کند، این است که این اخبار دلالت بر لزوم تصدق در این مقام ندارد. اگر بپذیریم، نهایت چیزی که از این بیان صاحب حدائق استفاده می شود، این است که می گوید اخبار صدقه ربطی به مال حلال مخلوط به حرام ندارد. نهایت آن این است که صدقه را کنار می زند و می گوید در این جا همان خمس ثابت است. اصل ثبوت خمس را در حلال مخلوط به حرام با این بیان ثابت می کند، اما مشکل این است که اصل ثبوت خمس یک مسأله است و اشتراط به شروط یک مسأله دیگر است. «غایة ما استفاد من هذا البیان عدم دلالة هذه الاخبار علی لزوم التصدق فی المقام». اما این که آیا این خمس مشروط به شروطی هم هست یا نه، از این بیان استفاده نمی شود.

پس به طور کلی دلیل دوم صاحب حدائق هم نمی تواند عدم اشتراط به جهل به مقدار را ثابت کند. فتحصل که قول اول صحیح نیست. نه روایت دلیل بر عدم اشتراط است و نه این بیان. لذا قول اول از این سه قول، باطل است. دو قول دیگر باقی می ماند که إن شاء الله باید بررسی شود تا ببینیم این اشتراط قابل اثبات هست یا خیر.

«الحمد لله رب العالمین»